

نتیجه عدل که بقوتش وجود با حق استوار است که ظلم اسانست که شوار غنی منته ثمره الهیة الدامه بود
 ثمره اخراج عن الاموال الفخر نتیجه ثمره خدایع با همه کس کار و او هم منتهی است و شاعر منتهی است که در سینه
 سبب چیست که زار و فون جزای غنیانی میم گفت هر چه هست با دراز با خواهد کرد و یا من او را از خودم کرد
 بهر دو صورت هم خودن فایده ندارد نتیجه حکیم آن باشد که گاه عیب است زور خدا و عفت و حدان طلب
 مالک نام نفس بود نتیجه مسند او او ظلم علی کلام فعلیکم تحیف الکلام و تقبیل الطعام و تقبیل القیام نتیجه
 او او ظلم علی الملوک لیسوا الکلام و اذ هو هم ثم اعرضوا حوا یکم نتیجه منته المرقب عند الملوک من منحل او
 صحیح آخر نتیجه هم در ستمگرات موت از او رسید که دنیا را چگونه دیدی گفت نفیرت آدم منی
 بی اختیار و در حیرت نسیم و کرامت بیرون میزم سلولون جدا در غلاطون است طلا سنان و صاوان و حیا
 بر تبه بود که فرق نام کلام او را مفرج القلوب میگفتند از او رسید که جو او گیت و بدتر از شمشیر است و غم
 قابل هر که است جواب داد که جو او گیت که بدیل اموال خود قیام نماید و بخواسته و کیران طبع نماید
 از شمشیر زبان اسما ظلم و شربت که خلاق زیبا و کند اما کشنده بدتر از شمشیر است که او را غم
 اسطاطالیس و درت نه سال و فزون متداوله سراد انبازان گشت و محذرت افلاطون و شمشیر و سلک
 سعادان مجلس بود جا او جدا و تا افلاطون را فیه سه ساخته بدین علوم حکمت بود است و پس از فیه
 بالاس فلعبون با فون نت نتیجه سکنه قیام نمود با هم حیا نسیم منتهی است سال فز و بکشد است که است
 نمود از سخنان است نتیجه منته با و شاه مانند در است و از او را کاین و نشن مانند آنها که از هر شمشیر
 خیا خچاب با نهاد و در حیرت مرات تابع آب در است طریقه امرار کان دولت نیز در عدل و ظلم افق
 سیرت با و شاه است قطع هر اگر زبان رعیت ملک و سبی بر آورد فلان او در خست از نسیم و نسیم
 که سلطان نسیم او او نیز زنده لشکر این هزار مرغ نسیم و نتیجه منته رسیدند که منتهی است افلاطون
 فی الخلال منی نتیجه مسند اگر آدمی در فعال احوال خویش مال نماید و اجتناب از قبح آن نکند
 بین سببش باشد و بخت او اب بگریازش نیاید نتیجه مسند الا خیا تقیرون فی الملوک بدگر مجلس است
 و الاثر تقیرون نسیم بدگر مسایو هم تقریظ حکیم یعنی مو خان گفته اند که معاصره بهن بن اسفند بود

بسیق تابو آن قبل از خروج سکندر صد سال گفته اند و در علم طب نظر خوانده است از سخنان است
نیمجه حامل من انصیت همین که برپیل خود اطلاع بایتم نیمجه آدمی خود را در دنیا چون کسی اند
که او کسرا همان ار شده باشد هر چه با او بند لطف کند پیشانی تناول نماید و پند برود و اگر تعامل
تغافل بود که مغلن غفلت باشد پس آن سال مجال اطفال را چه داند و دنیا را خانه جهانی و قضا
و قدر را مبران نیمجه عمر کوتاه است و کار و روزگار حاصل است که عمر را و را مورث و در صرف کند خود
علم کثیر اید و عمرت قسیر از آنچه ضرورت بدان شغل کبر نیمجه بلیست و بعضی شاکر در نظر اول حکیم است
قول اوست بیا شستی بصحت تو کز کبر است از تدرست بی شتها اسطیور از حکمای متقدمین است
که روی از موخان او را از جمله ملازمان ملائذ حضرت ادریس علیه السلام نوشته اند عن امرت نیمجه
و ترجمیم از شخصی که سبب موت در مرصن از اطعمه شربه اصبنا بسکند و از بیم عقوبت بعضی وعده است
و از جرا از ارتکاب ماثم و الکتاب مظایا اعر از منی نماید و ز بیم عقوبت روز جزا نه حد و حساب
از طریق خطا: نیمجه هر که در توطن خیر بر مکان او بقیق برسان هر که ترا بخرش تا سدا و احسان
کن بطلمیوس حکم من هندسه مفرد و در علم نجوم مفرد بود و در هر دو علم تصنیفا بسیار در هر دو علم است
هتاد و هشت سال عمر و هشت از اموال اوست نیمجه هر که از خرد و پیر و رست داند که طفل غلام موتی علم
و ظلم اهل ظلام شود و در کد رست نیمجه هر که علی احیا کرد و زدی هر که مالک فهم و فطنت گشت عتبه پنا
نخورد نیمجه حریص همیشه مغلس است اگر چه جهان او را بود مصح همیشه آتش سوخته شتها و از
وقائع تو کز رست اگر او را هم باشد جالبیوس حکم روایت ام و لا و نش بعد از بعثت حضرت عیسی علیه
اسلام بدست سال واقع شد و در کتاب نظر خوانده است از اموال اوست نیمجه بهترین غلام است
که بی مقدمه سوال مستحق آن اصول باید نیمجه شرف انسا را بدین توان شتا که از ارتکاب
اعمال و ن اصال نسین عار و او پیوسته است او بر القصاب عظام مود و جلال قضا با مقصود باشد هر چه
از حکمای کبار است و معا بر همین اسفند با سخن اوست که آدمی او وقت عزت و رفعت امتحان با کبر
نه هنگام خوار گذشت مقامی که بقضا علم خود عمل نماید مانند بعضی است که دار و دوشه باشد و نیم خود را بجا

کرم که در نظر
کرون
س خا
بشمال و جنوب
و باره از شب و روز
و شدت که با او بر که افتاب
با پوست و بنا و در سینه
ب با لطف و ن سید و ز اول
و اطفال
بیمار
نیمجه
و نیمجه
چندین بار
کرم که در نظر
کرون
س خا
بشمال و جنوب
و باره از شب و روز
و شدت که با او بر که افتاب
با پوست و بنا و در سینه
ب با لطف و ن سید و ز اول
و اطفال
بیمار
نیمجه
و نیمجه
چندین بار
کرم که در نظر
کرون
س خا
بشمال و جنوب
و باره از شب و روز
و شدت که با او بر که افتاب
با پوست و بنا و در سینه
ب با لطف و ن سید و ز اول
و اطفال
بیمار
نیمجه
و نیمجه
چندین بار

نتیجه صوری حکمی است که در علم با اول سخن آن من ارعده و بنمود و قول اوست اقلید
 هر چه در تحت تصرف بیرون و دعوی آن بحصول می بود و بانه بهر تقدیر بخیر و تا سف بیفایده است نتیجه
 قول حکیم در علی سینا مال ارباب صدق مقاله و گمان آن سخن آن فعاله نتیجه الی غیر من عبادت الکرام است
 الانعام لاس شرط الکرام از آن است که کی از علم میگوید بهترین و کم کسی است که تبار سونطن اعتماد برین کند
 و چه سونطن بحکیم اعتماد نماید نتیجه حکمی میفرماید که ما را از غلبه چشم تو باشد و تو بران هفت با خود تمام آن
 نتیجه اولی یعنی رحمت اله علیه که من اطاع غضبه اغناء او بود که پر می اطاعت غضب خود را شعرا
 سازد هرینه از او با بر عهد صبیح و سئل او نامر میزد از دست او ما شد مگر غضب من اصل فاسد غم
 حاسد که در اصل حاصل فاسد شد و نهاد خود را بصلاح او و خاک لوده ساختن خود را مگر غضب خلق جهان
 و بنده آن سخن اعلم که دولت سعاد باری او زنده همان جامع هرگاه قبال او با محمل کرد و در ممالک از هر
 و یا از آنها بفرستند نه شاید نتیجه کی از علم گفته در کس میماند محل هم و اما محکم جابل کریم محتاج لیست میگوید
 از آنها و خود پرسیدم که کم بر یک کس گفت که اینها گفته میباشند کس گفت که بر میان نتیجه حکمی گفته شرف عقل نیست
 نه عقل و زکار نه بسیار و منش است در کار نتیجه حکمی گفته هر کس که بجز کند که در ممالک میگوید که در دنیا نتیجه
 بنویسند هر که از تو سگی بنده و سگ تو گوید سگی او عقل کن تا بنکای تو از دست تو حکما گویند صحبت کسی که قدر بیک کس است
 این مانند است که کسی تمیز بین پر کند کند با کس که ما در او جبراد و هم میگوید نتیجه حکما و م اشتهای که در آن و سیر
 حکما باشد مگر در سوره ششم حیا و از حوک او زده و از او شهبه و گفته اند ازین بهر تیر خانه او است پس در کس
 این احتیاط تواند کرد و کردن حق آن و از او شهور که بجا واقع تواند نشست نزد او است که از او خبر نده و شرح خوانند
 نه چشم ز دست باید و دروغ غضب یعنی چون که عقل سالم حال تحریر نماید اجازت نماید چشم را بکارش و بوالا خود بخورد و بخواند
 تا بر او شربت آنکه همه سوار و در ویوانه است تا باه که آید و شهبه پرستی نماید چشم من بلینا که در و زنده خوک
 قول حکمی که در اثر است بصل و اهل نتیجه بغضب معادل مغفه و غضب جابل قوله نتیجه حکمی که هر
 به نظر میگوید از علم که تاخرین گفته که چهار چیز مهم است یا از او کذب را علم جابل از سینا و من از علم که شاعر
 بسلطان است که در عقیده بود و غمها با همه کار و در خصوص علمها را جمیع امر او را کانون است و بحث بنام می شود

غرض از این سخن آنست که
 در علم با اول سخن آن من ارعده و بنمود و قول اوست اقلید
 هر چه در تحت تصرف بیرون و دعوی آن بحصول می بود و بانه بهر تقدیر بخیر و تا سف بیفایده است نتیجه
 قول حکیم در علی سینا مال ارباب صدق مقاله و گمان آن سخن آن فعاله نتیجه الی غیر من عبادت الکرام است
 الانعام لاس شرط الکرام از آن است که کی از علم میگوید بهترین و کم کسی است که تبار سونطن اعتماد برین کند
 و چه سونطن بحکیم اعتماد نماید نتیجه حکمی میفرماید که ما را از غلبه چشم تو باشد و تو بران هفت با خود تمام آن
 نتیجه اولی یعنی رحمت اله علیه که من اطاع غضبه اغناء او بود که پر می اطاعت غضب خود را شعرا
 سازد هرینه از او با بر عهد صبیح و سئل او نامر میزد از دست او ما شد مگر غضب من اصل فاسد غم
 حاسد که در اصل حاصل فاسد شد و نهاد خود را بصلاح او و خاک لوده ساختن خود را مگر غضب خلق جهان
 و بنده آن سخن اعلم که دولت سعاد باری او زنده همان جامع هرگاه قبال او با محمل کرد و در ممالک از هر
 و یا از آنها بفرستند نه شاید نتیجه کی از علم گفته در کس میماند محل هم و اما محکم جابل کریم محتاج لیست میگوید
 از آنها و خود پرسیدم که کم بر یک کس گفت که اینها گفته میباشند کس گفت که بر میان نتیجه حکمی گفته شرف عقل نیست
 نه عقل و زکار نه بسیار و منش است در کار نتیجه حکمی گفته هر کس که بجز کند که در ممالک میگوید که در دنیا نتیجه
 بنویسند هر که از تو سگی بنده و سگ تو گوید سگی او عقل کن تا بنکای تو از دست تو حکما گویند صحبت کسی که قدر بیک کس است
 این مانند است که کسی تمیز بین پر کند کند با کس که ما در او جبراد و هم میگوید نتیجه حکما و م اشتهای که در آن و سیر
 حکما باشد مگر در سوره ششم حیا و از حوک او زده و از او شهبه و گفته اند ازین بهر تیر خانه او است پس در کس
 این احتیاط تواند کرد و کردن حق آن و از او شهور که بجا واقع تواند نشست نزد او است که از او خبر نده و شرح خوانند
 نه چشم ز دست باید و دروغ غضب یعنی چون که عقل سالم حال تحریر نماید اجازت نماید چشم را بکارش و بوالا خود بخورد و بخواند
 تا بر او شربت آنکه همه سوار و در ویوانه است تا باه که آید و شهبه پرستی نماید چشم من بلینا که در و زنده خوک
 قول حکمی که در اثر است بصل و اهل نتیجه بغضب معادل مغفه و غضب جابل قوله نتیجه حکمی که هر
 به نظر میگوید از علم که تاخرین گفته که چهار چیز مهم است یا از او کذب را علم جابل از سینا و من از علم که شاعر
 بسلطان است که در عقیده بود و غمها با همه کار و در خصوص علمها را جمیع امر او را کانون است و بحث بنام می شود

تخمین مینویسد حکمی نزدیک سلطان نشسته بود رخ از شاخه گرفت و بنا ازین آویز و بخورین مشغول شد بعضی از
 مفران سال که زندگانشیدن مقصد که است و او ایگفته است که من و دو برین مجلس چون آن غنبت و درودین جو
 حکمت بود گفت درین ایام که وقت کردی است و این صانع کرم خورین بان ز شنیدن و رخ سوئند ما هم میجو
 اشاعه اقامه سحر ایو ما بده گفتند که در بسیار و فلان مقصد تو نام حیات او که شعر عیار از کلام مودن و سخن
 صدق سخن مشغول بر سل و انبیا میچه حجاج روز از ما خود پرسید که چه خبر در اندکی را بر بعضی حیات او بد که خوب
 بر سر گفته که نکث زمره بزبان آوردند که حام حجاج گفت خیر را که در طلب آن ماز و باشی چون بیاندکی میجو
 میچه از سخنان کبوتر است اگر مردم سخن راستی شنند و با انصافند کانی که ندیم ملکی ایلی در کار نیست بو
 بقول اکثر نیزه کبوتر و زرم کوی نیک کبوتر است و این از رنگ و سوزن آویز و دیگر که در دست و انواع
 ساخت و از پوست سوز و ماه پوستین خست است کاری کردن هر وقت که چشم منم با این سخن بقیام
 امر فرمودن استخراج جوهر سیم و زهر از عاودین و قطع اشجار و تخمه در آن از شنیدن از جمله خیرات او است
 حیاتش برایت طبرایند سال از سلطنت بحر و از او اختیار فرمودند و در آن سینه شغال نمود از سخنان
 او است میچه نو کوی زفاست سلا و در عو و هو گفته که سخن دنیا چهار پی در پی و بسیار در عو و عو من
 در افلاس باز آمدن از زمره در حلت میچه همیشه بقول اکثر نیزه پوشک است بر او سخن تبدیل و زمره و کلین
 موث معتلا که در جمعی از موغان نسبتا با علم طبع تمام رسیده است آن طرف و شوارح هر کوه و صحرا از بناج طبع
 او گفته اند و برایت مشهور است که در زمان بادشا، او ظهور یافت و بعضی تبر و کنار از نیز از خیرات او شمرده
 در سلطنتش بقول اکثر شنید سال زمان جایش هر سال مود خجاک بر سر تاجت و در پیش تا عا و است بهشت
 فرمود از جمله احوال او است میچه در زول حوادث و حدت زاب از نظر مقصد بود و حسب فایز شنیدند آید فرود
 که چون با بی دولت بنفروز سجا چه مرد و کذایای مرد و نرای میگردن نیزه همیشه در خود کبر صلی او بخوبی
 سال سلطنت بعد از سیر و دو ماک و خزان را بنویسند سیره با نیزه بیستی نزد او را با دشان اول و میل
 شست و آلت حرب بر او بقیه کرد و در تان علم بحیم را کثرت اندیشه استخراج نمود و در طهارت کرامت او
 و ظهور سیر مشهور و کفر صا او است از جمله کلام آن و شاه عدالت شاه است میچه روز کار و فر اعمار اول

شاست چه بکنند تا بروی نکوترین اعمال خود نویسد یعنی بر بایض روزگار با قیام اعمال آفات نماید و
 و سو محاسن و مکارم را که درین کاران با مقدار برابر براند فرو کردیم به که ما در مایه کار کردیم که آن ما بدست
 گذاریم هر بن اسفند بار آورده اند اول کسی در ابتدای مکاتیب سنا شیز نام حضرت حق غریبه اثنت در این
 از جمله کلام است میخند حسن لذکر قره العمر ما و کردن تکوینی میبود رخت زندگانیست نیز از دست که لا
 حسن الا و صابر هم نشنا چون بزوارتی سجا و پهلوان آقا و نکاوین بسط و اولی از برای در او و بر جای
 عالی امتیاز یافت و مقبولین تاج کیانی و جلوس تخت ممتاز کرده شخصی از رسول کرد که ما نیز است عظمی مدتی
 کبری ببطریق سید گفت چنانچه در بیان چنان که بی اعتبار او در من چون بگن کاهی اعتبارند او و بسوی
 در مدار که حدیث خبک مضامین نام سنگ نفس خود را مخاطب ساخته مسکینتم که ای نفس بر که در بعضی مابین تو حکم
 مات و در زمین جانی با من اگر گشته شدی نام نیک و کار خوار گذشت و از زنده ماندن است دوست گامی
 همه از دست لطمه مرا نام باید که کرد و بلند که آرام کرد کسی هر بلند که بدست شود و کار او ده فاس بی
 چون نام کم نیست جان کومباشن چنانچه بهرام کور در هر ده سالگی بر سر بر در جاسوس فرمود کرد ار که مان در
 و گفتار حکیمان قول است ما و شاه باید جان باشد که بعد از فوت او مرم گویند حیث که دنیا با جان با و شاه
 و ما کرده اند که گویند شکر که از عالم رفت و در شاه او مالند و از جاسا او بناله سکند فرود آمدن بر بود
 نوزده سالگی ما و شاه فراموش است مدت سلطنت او هفتاد سال کشید سال اوقات خود را بجا به مصر و در
 و هشت سال اطمینان خاطر عمر که است مشرق معبر است و از خبر پیران که است و از کوز و اسوا و جنون
 رجال خبر کردند که این به داشت وقت سحلت صفت فرمود که بسنس از نفس بر آرد و کشا و از دنیا
 در شهر بود اند و سا و کند با این هم بسکاه از نیاهمی است میزد و از کل است میخند که حسابرت و
 گرم بویسته مرم بود اگر در زمین باشد اول حسنت و نخل خوار و بمقدار باشد هر چند تو که بود و مقیم الف
 چه مقیم است گفتن ما کردن چه جمیل است کردن پیش از گفتن عزیز میگوید قطع مرم بود که گفت
 بگردید و اوله گوید بکنند مرم بود که گوید بکنند خود زن است بزین از آن مرد که گفت بود و مقیم
 بدن هرگاه مقیم بپار شود شراب کلام از این نفع نمی بخشد و همچنین ل مرفقت است تا او را غافل سازد

و نصیحت او را موندنیت نتیجه انصاف کرد و سرسبز جبار ازل خود کون کرد و غیر آن از هر که بیند یا که می باید
 و اگر ازین هر دو یعنی الفتن خود و اگر ازینیم بگفت بنویسند این حد از خود جل غنچه آرو شیر باکب از عالم کون
 فرست قول دست بدنی با میل نسکند که با کسین و فاد از نماید دوست از ان باز دارد که مزرعه دوست
 باین مشوق بود فاد و محبوب پر حیا چنان منقیده مشوید که امواتی مصل مامل ماند و نیز دوست از ان باز دارد
 و عبادت بصاعت آن میر شود نتیجه از سخنان سلطان محمود خاندانده است با دستا و سرور کس که از
 که از اردوان را کرم بنده و نبدگان را کرم از او تواند کرد نتیجه ابو حازم می که از کبار البعین بود و در
 سلمان بن عبد الملک مروان از او پرسید که چه حکمت است که ما مرک را دشمن میداریم ابو حازم فرمود
 که دنیا آباست و آخرت خراب و هر آنکه مرک را دشمن میدارد کوهی که در فاجای است و آخرت او هزار
 مرک خریدار است نتیجه سرور شام بن عبد الملک هم از حضرت ابو حازم می پرسید چیست که بدن
 نجات یابیم فرمود هر دو سیکه بسا از بنای بسنان که حلال باشد و سجاده که سر او را بود گفت این را که تواند
 کرد فرمود هر که از وزخ گزیند بهشت را خواهد بود نتیجه حضرت سید جلال سجاد قدس صد تقم سر
 انغزیر میفرماید که چون دولت اقبال کند هرگز نجا و مال نقصان پذیرد و لغو ما بعد اگر او بار بر و نماید
 هر چند امسال کنند هرگز ماند و با افعال غف سوخته نتیجه عجز فرموده او را او بر الامر الشریعین حیث
 باقی این غنچه خرقانی قدس سره فرموده که چون امانت از میان خلق بر جاست از وجل و علا
 دوستان خود را پنهان کرد یعنی ولایات ایشان پوشیده گشت نتیجه شیخ زین العابدین خواسته
 قدس سره فرموده که بعد ازین هم اباطن مر اهل حق است کسی از اهل حق ظاهر نخواهد شد
 چرا که ما مو با طهارت بستند و اگر کسی عوی این را مر کند زهار با وقتد انکی فرمود هر که میگوید که من در شیم
 او در شین منیت بزرگش اولی ای سروریش را این کس منیت با کله در وین است در معنی و
 موت جانن بر مال و جاه دنیا کسی عویش منیت نتیجه از فرود بر سبند که چه بدوار گفت با و سخنان
 کنند منیت بقا است بگفت هر چه کار می رود فرود بجز از این زنده بر و است با حال تمنی است که خود کا
 بقیچه بر سر فرموده گناه کردن پنهان با عبادت فاسد فرمودی باز که صد گناه را غبار در حجاب

بهتر طاعتی که برود یا کند میخیزد عزیز میفرماید اگر کی طاعت کند بهتر از آن که در طاعت کند
 کثیر شریعت مدعا علیه اجلس کند و در عالم طریقت مدعی را بزدان بفرستند فرد هر که را سوخو بگوید
 بچکس می آید که کند بیخیزد پیر هرات یعنی حضرت عبدالصمد اقصا قدس سره میفرماید مستحبتی که ترا به غده
 آرد به ارطاک که بجز آن بیخیزد هر که داند که خداوند در فریض غلط نموده است از غیبت خلاص ماید و هر که
 داند که خداوند مستحق خطا نموده از حسد خلاص ماید و هر که داند که خداوند استیجاب تقدیر کرده است غیر
 او نخواهد شد از غم خلاص ماید و هر که داند که خداوند استیجاب او را از جهل پندیده است از کبر خلاص ماید و بیخیزد
 چون مضمون علاج را کشف نگاه آوردند عموماً کثرت پیدا میکند کی از آن هنگامه از آن محبت پرسید که عشق
 چیست فرمود که امروزه بود این دین و این چهار ایمان روزی را کشتند و زودوم سوختند و
 روز سوم کاشن ماید و اند میخیزد کالی نموده چندا که خواست نیست کیر از مرکب باره نسبت و با هر که خواست
 محبت کن مغایرت ناکزیرت و بر هر عمل که خواهی اقدام تا مکافات و جزایا قننی است لطفم آزا که بجز
 مرک بود یعنی ز پس به آزا که بجز کور بود مشرب پیش بر خود اگر کردید و کمتر کند نشاط باشد روی عقل
 و بصیرت بجا خویش میخیزد من مقالاً حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام فرمود در عجم آرد آدم که می بیند
 در طلب زون آن بدون علم می کند کار آخرت که آن موقوف است بر سعی و عمل صالح
 بیخیزد و خلق عالم تفکر کردم طائفه که بگوشه عدم اند خوشتر از آن با منم که در سحر وجود اند
 اگر لغات عدم افتد عموماً ای جان به زمین بایم رسان خاکبای غنقار به که زینهار مغز ساقم
 بر راه جو به عدم خوش است که در او ایم انجاریا بیخیزد شخصی از سعید خیر می پرسد عینه سوال کرد که تو
 بهتر باشی گفت اگر از خدا جدا خلاص بایم من بهتر و الا بغیرت خدا که او زنده چون من سوخو بود همیشه
 کهن باو از آن شبی که ترا به زیر خاک سپرد با خواب خواهد بود چه دوم که بود بر تو صد شکر است که کسی
 ستم من را در جنت خواهد بود بیخیزد که میفرماید که کوفت گاه را از او را بکشد از جوار زمین او بود و چون خدا
 است که با زون بیخیزد از کی برسد که دنیا را بجز طریق مطلق گفت بجهت گفت بجهت طلب الهی گفت بجهت گفت بجهت
 را حیدرین به بی بی بار که طلب است که در هر چه خواهد یافت بیخیزد آرزو داند که این را در جنت ماید

ز او چون سافر است که از سفری به سفری میرود مقام اول مهد است و سکن آن خرد محمد میان ابن و منزل
 مراحل معدوم ایم محمد دست هر سال چون عدو هر سال چون با و بر راه و سکنی هر هفته میلی بر روز جمعه
 و هر سال و هر روز قدی و او دوران این شسته و از راه آمدن منزل خرد غافل فرود تو غافل خوش شسته
 با و اول هم کا امید بر و هم و آنه عمر پیچیده از و یو جانس الکلی سبید که چگونه گفت چون باشد اول
 که هر روز بمنزل برک ز یک شو پیچیده بر روز و زو و سفر بود و غصت سفر دنیا و سفر آخرت و هر روز نوشته
 در سفر دنیا نوشته همراه باید ز دست و سفر آخرت پیش از خوب باید نوشتا و پیچیده شیخ هر روز باقی فرموده که جهان
 و در جزرا پسندیده نمودن و بعد منزل سخن بر پیچیده از صاحب معنی شنیدیم که میفرمود یک مسله مرا سخت موافقا
 آنچه در و انفس نازمی لید که وقت ششاصن بر من است ایحی و عنین ابن مغنیه که شرح از و در عید یابد
 هر اول و انست را بد که این یک سخن کتابت پیچیده شیخ محمد علی ندی فرموده لغوا است که پیش از
 تو کیر و جو المروا که تو در این مجلس گیری هم گفته است که غز کسی است که او را معصیت خواند و هر کسی که طمع
 او را بند ساخته پیچیده مننه بر که از چیزی نبرد او بگرد و هر که از خدا نبرد بگرد پیچیده بر روز و چون
 از کشتی همه چیز از تو گشت پیچیده شیخ ابوالحسن جو از و ان خردسان بود علی از رسید که چگونه گفت تمام
 از خود و نعمتهای زان علی الاطلاق فرموده شده زانیم از شکایت حضرت با رحل ذکره از کار سفته و
 پسندند که مرت حاجت فرمود دست باز داشتن از آنچه بر تو حرام است نام و بگرام الکاتبین کرده با شیخ
 از عبد الواسع قدس سره پرسیدند که چگونه فرمود چگونه بود کعبه عمرش میگذارد و گناهیست از او پیچیده
 خواجه اولین پسندند که چگونه گفت چگونه باشد کسی که با او بر خیزد و نداند که ما شب از دست پیچیده با کف
 دنیا که با حسن کعبه و جب علمی معاصر بوده پرسیدند که چونی فرمودان ایحیوم و فرمان شیطان بر پیچیده
 عین انصاف است فرموده هر چه ل پسندت خداوند است و هر چه سوا توحدا تو نفس و انست که استعا
 کنی ست چه شود پیش هزارت سجده سکنی ابد الا با و اجدان استعا و باید کرد که دستار کنی پیچیده ابو کرمین
 ایها اقران حضرت علی بود قدس سره فاش در سیصد سی بوده کنی از پیچیده که ام طریقان بیکان و پیچیده
 دستکار شهم فرمود ایچندکن کن ایچند فرمود بکن کن پیچیده ابوالقاسم سره فاش که در فرمود و انست

خود بوده یکی پرسید که ادب چیست فرمود که خوراک شناسی فتنه عبدسدر مبارک که او را امام الاسلام
 گفتندی او پرسیدند که در ادب چه است فرمود از خلق دور بودن فتنه شیخ ابوسلمان عبدالرحیم
 او را ایگانه وقت بوده او را از بیجا لطف ریحان القلوب گفتندی از کلام است که آدمی سخن نگوید
 همه عساکر او شهوت گرسنه کرد و نیز او گفته رضا است که از خداست که بهشت سخاوتمند و نیز کرم نیا
 به طلبی فتنه بر عطا کرد و نیز او فرمود در آخرت نمره نخت فتنه ابوعقوب بلخی فرموده هر که طلب
 فوت برین نام فقر از بزرگان فتنه شیخ ابوسعید خراسانی فرمود که خدا را بچشمی گفت
 بلکه میان خدا و جمع کرده این مایه خواند هو الاول والاخر و الطاهر الباقی فتنه صاحبان فرموده که در
 حکمت مذکور است که عجب ارم از بنی آدم که در ملک شب زو زمین او شسته اند زبان او قلم انبیا و آب کبر
 او در او ایشان و لایبسی سخن سکوبه و حال که میگوید بسیار میگوید فتنه امام قشیری قدس فرموده
 که محتاج به توبه کسی است که خوراک محتاج توبه ندارد فتنه از لطف او است که بیشتر از کفایت بد و کمتر از
 فوت کار فرماید فتنه صاحب کشف الاسرار فرموده که شکر این نعمت مالکوان گفت که نعمت بعد خود او
 و شکر بعد رنده حونت فتنه عمر عزیز خون گشت ر که در او قاتلین مانند امواج سماز ما مادر سرکار
 که میگذرد جوهر بدل است نعمت آن باریست تا در هر روز که میرود کوهزنی عوض است آرا ضایع نباید ساز
 زندگانی آنچه رفت بار آوردن از خیر امکان درست و آنچه ماند و در بره غیب استوسمان مانی
 مستقبل وقتی است که از حال گویند عمر خویش آن وقت باید دانست کار خود آن وقت باید کرد فتنه
 بیت گذشت نامی معلوم نیست استقبال زمان حال غنیمت شمار در همه حال فتنه از شاعر پرسیدند
 که کی زبان از بیخ فلان ر کام جو آگشید گفت هرگاه او دوست از انعام احسان بازگشت فتنه حضرت
 موسی علی نبیا و علیه السلام حضرت عورت سوال کرد که خداوند او سخن بین مردم زد و تو گویست فرمود که
 غیبت مردم کند بخبری که در ذات وی جو بود و مردم را دشمن کرد و بعضی که خو از آن محرز نباشد گفت
 امروز روزگار است که هیچ ترک گفتا که زنده با حشره بنید و شمش که اند فتنه از زوالنون علیه الرحمه پرسیدند
 فتنه کی از باریست که زبان جو از او که گفتند زنده که بیشتر فرمود که بد خوراک کند و بد است فرموده

از خدا غافل گردانند گفتند با که محبت باید داشت فرمود با آنکه من تو در میان بودم توحید است و تو که
 تدبیرت شخصی است و پند و نصیحت گفت محبت خود را پیش و پس نصیحت گفتند این با شرح باید دوست
 با کسی که کن که بغیر تو متغیر نشود و نتیجه برسیدند عارف که باشد گفت مرد باشد از انسان و خدا از انسان
 نتیجه که محبت است که بنده او باقی بماند حال چنانکه او خدا و بخت در همه حال نتیجه محبت باز بماند
 سره در واقع است و اول بر رسید که زاده بود چندین گفت همین که از خود بریدین رسید نتیجه طایر
 شعری بیست اسطره از حضرت شرف الدین سید محمد قدس سره قول است نتیجه راه سجد اخلاص
 در آسانست در زمین که نور عرش و نه در کرسی در کعبه است و نه در تاجانه راه سجد است که از نور
 است قطعه بالست مراد چه و می گویند با است و کین گویند که تو او و توئی ز احوج جز
 چون دیده شود است تو او تو نتیجه اینست بعد از آنکه در کتب مکتوبه بر کوفه و ندامت از پیش من و او
 مراد من بکار و مراد در صاحبش و از نتیجه حضرت شیخ علی بن محبوب فرمود جمله علیه من کسی است که گفتار
 از کردارش باشد و فرمود تصوف حقیقی است نام و امر زمانی است حقیقت نتیجه کلمه او نفس صحت است
 که حاجتمند خلق بخود خواندن بود و مراد در کنار نهادن از برین است نتیجه فرموده بود حفظ حد و مشایخ است
 که باو شاه شام بود و چون در این که خبر شریفان چنان توان دید نتیجه دعوت حضرت نیاید با دادن از دست
 از کفن به آن نتیجه از معیشت کفایت چنانکه از پیش که و سایرید گفتند چنانکه هر برید که نتیجه عثمان بن ابی سفيان
 بود قدس سره سخن است و تمام نشود اولی را بر برگردانند عطا و عیود و نتیجه حاصل است که از هر چه بشیر پیش از آنکه
 در آن فتنه کار آن بسیار نتیجه حکیم تقی الدین فرموده دل من در ما حسد که حار را در تن حقد چنان منبلا و او که
 دا و محسوز است از نتیجه محققان گفته اند که ضاقت از زید چه ضاقت خود است اینها و از صاحبان است نتیجه
 حق خدا نگاه انا حق تبارک و تعالی نگاه از روزمان است و اسما خود است اما او کن در وقت شد و شوق است
 گیر و نتیجه بر کی فرموده من بجای کسی است که او بجا حق است نتیجه قول حضرت نجر است که در آن خود را
 از روزان خود را از نتیجه اینست که سید است که می گویند توفیق عیان اخلاص است و هیچ
 قبول نیست نتیجه بر رویه از شایع بود که در آن است و باقی است وقت او است هر چه را

سازد بجهت این که در حق
 و در حق و کسر فادان
 را پس که بزرگ و لغو کرد
 فایزیده
 سعادتمند بکر کینه و
 کینه در دل که در حق
 و چون معنی بگریم
 آنچه در دست خود است
 کینه که در حق بود
 و بنام این باران در
 بیاید این چیز از کان

سازد بجهت این که در حق
 و در حق و کسر فادان
 را پس که بزرگ و لغو کرد
 فایزیده
 سعادتمند بکر کینه و
 کینه در دل که در حق
 و چون معنی بگریم
 آنچه در دست خود است
 کینه که در حق بود
 و بنام این باران در
 بیاید این چیز از کان

اخلاص صیت فرمود و صفاتی درین معنی هر چه نوشت اخلاص در روز من است نتیجه برسیدند که لذت
 چیست فرمود عوام مسل از حلال مجرم لذت خواص مسل از باغ لذت ما مسل از کریم کر است و فرمود کسی که
 تشنگی ملاک شود بهتر از آنست که بر روی آب و نتیجه برسیدند که بدترین مردمان کسبت فرمود آنکه گناه
 بامید نوبه نوبه بکنند بامید فرود آید نتیجه بلا چراغ عازف است و بیدار کنند مردمان هلاک کنند غافل
 نتیجه ایضا رسانا آستند که بار نعمت شمری نتیجه پیر و زهد حضرت شیخ عیسی آمد و گفت گناه بسیار
 کرده ام می ختم که تو هم اما بعد از دیدم فرمود هر چه پیش از مرگ آید درینا نتیجه ایضا برسیدند
 که صاحب کسبت فرمود و خوشی که خور از تو نکر باید و کسند که خور را سیر نماید و اندو کسین که خور را شنا و نماند
 و مرد که ماهی شوق دست نماید نتیجه ایضا از بزرگی برسیدند که صدق حقیقت صدق با زبان صادقان
 رفته است و ذکر او بزبان کا زبان باشد نتیجه جز که فرموده مردم میگویند که رحمت مرفوست بر اباان باشد
 اباان نبار مسیح رحمت نشود من میگویم که اباان نوبت بر رحمت یعنی تا رحمت حق توفیق نه بخشندی ابد
 اباان شد مصر ع توفیق عزیزیت بهر کسین هندی نتیجه در کتابی نوشته و دیده ام که یکی از علما بعد از حضرت
 بهلول گفت بیاتار و هر روز تو معتبر کنم تا اولت متعلق بدان باشد و جواب فرمود که چنین سبک مردم
 در تو چند عیب بود اول آنکه بودی که مراجع باید و دوم نشنا که مرا کی باید سوم معلوم شد که مراجع
 و حق است که فل زرق مست ایمنه میدانند و از روی حکمت کامله من میرساند و دیگر شاید که برین غصب
 و آن طبعه از من باز گزینی حق سبحانه و تعالی بگناه روزگار من باز نمیدانم نظم خدای که او سزاوار است
 بعضیان ریزق بر کس نسبت با از و خواه روز که بخشند دست بر آرنده کار هر سنده اوست به نتیجه
 بر فرموده عمر اگر چه در از بود چون گ آید از این چه شود و نوح علیه السلام هزاره هفتصد سال در جهان
 بسر برد و از زیادت از چهار سال است که مرده است نتیجه وقت وفات جبرئیل علیه السلام بان حضرت
 گفت چگونه باقی دنیا را این عمر از نوح فرموده مانند خانه ما نمم دور از دور آمد و لحظه و ا آنوقت که دم
 و از دور و بکران این نعمت نتیجه کمال برسیدند که هم آرزو و آنگاه در آن نیست کسی که میگوید
 و من بشنوم ایز که می گوئی شود نتیجه یکی سعادت رازی فرموده ناچار است آخر چون پاره هر که بزرگواری

تمیزی آن بود که در بیدار بخند و و شاد کرد و تو در خواب دنیا گیر کن تا در بیدار آخرت شاد گردی منته
 مولانا معین الدین اعظم فرموده هر روز بهمت از نیاید که ز ما مردی بهشت پر نعمت پس تو از دنیا بگذر
 بر همه نه و غم دنیا چندان خود که در دنیا خود را برون کار غمی چندان بساز که در می مقام خود را برون مصیبت چندان
 کن که گفت عفت آن در طاعت چندان کن که امید خواب و آسایشی در برائی هم در هم با و از در می دنیا بگذر
 گرفتار گردی بیدیش تا این که با آن بیخ می از در غمچه بر سر ز بگذر که در باب دنیا چه بگوئی گفت
 چه گویم چیزی که بیخ و مشقت بدست از در و بخت نماید و بگذر که از این که با آن بیخ می از در دنیا که خود را بگذر
 معذور اگر در پیش مسکونی با ستمه انکار بگذر و شاد و با عمر که انما به بدان لغز و غمچه قال ابن عسیر الدینا
 که با غم نامان نهام در هر روز غمچه حضرت موسی ملی نبیا و علیه السلام مناجات کرد که بار خدا ما چه بود
 اگر چهار چیز بود و چهار چیز بود اول ندانی بود دوم نبود بودی و بیدار بودی سوم غم بود
 بود و در پیش بود چهارم بهشت بود و در زح بود از حضرت عت جو اب سبده که با او اگر بیخ بودی است
 بود و بقا که مشرف شد و اگر تدرستی بود و بیدار بودی اما که یاد مسکوری می اگر تو مری بود و در پیش بود
 شد نعمت ما را که با او بود اگر بهشت بود و در زح بود از جلالت ما که ملاحظه شود و امید از رحمت ما که
 شد غمچه از حضرت موسی ملی نبیا و علیه السلام سوال کرد که که سخت ترین چیز چیست فرمود خشم خدا
 گفتند بچه چیز از این بود آن شد و در توبرک غضب و غمچه خردمندان گفته اند پیر را که در نیست چون حلیه
 است که او را آب نیست و جو را که آب نیست چون کلش است که کل از در پیش معرفت مانند و بدانی در پیش
 عالم عمل سان سپه جام است و نوکری سخاوت همچون رشت است و صاحب عالم طعام نکند و سلطان
 بعد از است که باران از و حاکم می سخا چون بازرگانیست که او را آب نیست غمچه از رسول صلی
 علیه وسلم نقل کرده اند که فرمودند هیچ خصلت که در اطفاست اگر در بزرگان بود بر تبه ولایت فایز است
 اول غم بود و در غم بود از حق نماند سوم طعام خوش از یکد کرد و بیخ مذا در چهارم هر چند ما خود را
 کند و بیخ نماید بجم باذل ام برسد غمچه آورده اند خدا میفرماید بیخ بند های خود را بجم گوید و اول غم
 و آن بیخ گوید بیخ و غمچه

سوم کوه شرم سنت و سخن او سوال است چهارم کوه خاوشنت و سخن او ریاست چم کوه عقل است و سخن او
 ششم است پنجم امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود جمع کنید و بخورید و پوشید و بدیدید و بگردید بگفتند یا امیرالمؤمنین
 این اوضاع فریاد و فریاد جمع کنید علم و بخورید چشم و پوشید عیسا مردم و بدیدید انصاف و بگردید شرف
 اوروه اند که مرد و حضرت عائشه صدیقه ریحی بعد عنها سوال کرد که منی علم انی محسن جواب فرمود
 او اعلمت انک منی موکلف منی علم انی منی فرمود و او اعلمت انک محسن قطعه از اهل زمانه حساب
 کنند که از آن نوع در کل ای جزوه عباد چهره شاکه کسب عاجز است جملعه عین الفعالت جزوه
 نتیجه آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که اگر استخوان صیث و کبدانند چنانچه شما میدانید هرگز گوشت
 نکند نتیجه خواجه عبدالصمد قدس سره میفرماید چنان نما که باشی و چنان باش که نمانی آن نما که ا
 و اگر نه توانی آنچه سزا آتی نتیجه عشق نماز ارباب بصائر را و هرگز او دیده و ان بنیاد چشم خورشید
 زبان خود را بر آن نفع دیگران طلبد فرد از خدای خود و راحت مردم طلبند به مردم هم کسان و انما خود
 اما بر سر خود را و زبان بگری و اما در چه پاداش شکی بدی بدست برکت آن صیث کندم از کم و در جو
 زوجه از کفایت عمل خافل شوی آنچه کنی بخود کنی هر چه نیک بد کنی بکن کنند بحال تو آنچه خود بخود کنی نیز اینست
 که چهار کوه تشبیه اوه اند که هر چه از نیک بد یا و بگویند بطریق عدلها بشنودند و نیک بد را بد شمارست و بشمار
 عمل کنی بگارت به و از آنجا که امین در مباح مردم در کار تصرف عظیم است و بحیات مستغایر قبول است
 سخن و از چه کار با که میکند و خافل این که عدالت مشیت حضرت عزت چنان اقتضا میکند که هر چه کند
 یابند و آنچه کاره بد و فرود پیوسته است سلسله مویها هم به خود راست است هر که دل ما شکسته است به سخن
 و در قرآن مجید چند جا ذکر فرمود حبث قال یا ابا بکر علی الفکر لایحی المکر الی الا بالهدی و من فانیما
 علی لفته از امیرالمؤمنین حضرت نصر علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه نقل میکنند که در فرمود من تمام عمر
 بچکسنگی کرده ام از آنجا که در آستان من ظهر نبوی صلاه با فضل و احسان بود و من ان العجب و من العجب
 باید کرد به و من فرمود که قال بعد ما ان حسنتم انکم لایحی المکر الی الا بالهدی و من فانیما
 و الا شیئا یابیه عاریب که از بزرگ اشکی دم را یاد میکند تا به یکی و بد چه سره و باه که زنی عیب جو باشد و

بجز یاد باره آنمه صل و کوزه تبار و غیره بشهرستان خاوردان ملکی است قدسی و زیاد و بمقتضا طلب
الگو مذکور آن تمام مرد و جوانند و هم سعادتش جز اندیشی فراخ حوصله که عالمیان را به سکون می آوردند آنهم
گویند سوم بد کوشی با اهل طینتی که در عیب خود بد اندیشی مردم کوشند و بسببها خود دنیا نکرده عیوب دیگر از بار
علاذله و اگر به عیبی بر او رسد و آن بر او سخت نماند قطعه سخن چنین آید ای می تو هم به چون چیز بگویم ای
چینه به و لیکن سینه را باره نیست که از خود جملها را فرمید به نتیجه ششم سعادت مال که هر آسایش است نه عمر از هرگز
کون مال حاصلی را پس بداند که بلیغ کسیت بد بخت چیست گفت بلیغی که خود در گشت و بد بخت آنکه مرد و
فرود من ناز بر این مجلس که هم بخورد و به که عمر در تحصیل مال که بخورد و نتیجه حضرت موسی بنیاد و قانون بصحبت
کرد حسن که احسن البالد یک نشینند یافت رسید که چه دید نتیجه دو کس به هم سپرده بر دوسوی بنیاده
کردند یکی آنکه دست و نخورد و دیگری آنکه دست و کرد و نظم علم چند آنکه بیشتر است چون عمل در زمین
مادانی به محقق بودند و اشمنده چار پار و کتابی چند به نتیجه علم از هر دوین آوردن است نه از هر دنیا
خوردن فرود هر که بر میز و علم زهد و محنت به فرسنی کرد و در باک بسوخت به نتیجه ای ملک از خود مردان
جمال کرد و دین از بر سر کاران کمال پذیرد با دشاهان بصحبت خردمند ان محتاج اند نه خردمند
تقرب با دشاهان قطعند اگر بشود ای با دشاه به در همه دفتر به ازین پند نیست به جز بخرند
مضر اعلاش اگر چه عمل کار خردمند نیست به نتیجه ایفای رحم آوردن بر بدان ستم بزندان
و عفو کردن از ظالمان جوهرت بر مظلومان فرود نیست را چون تمهید کنی بنوا از بد دولت نوگویی
کند با نواز به نتیجه ایفای مال دنیا را بیارده که دست گیرد یا بسکی که پایت نگیرد به نتیجه ایفای هر که بدی را کند
خلق را از بلا او براند و او را از عذاب اخذ ای نتیجه ایفای بد خوئی در دست خود که اگر تارست هر جا رود
از ملک عقوبت او خلاص نماید فرود اگر ز دست با بر فلک رود بد خوئی به ز دست خود
بد خوئی در بلا بازند به نتیجه حضرت لقمان رسیده شخصی بود و خود میکرد و خواجه آرد اما علم و حکمت به
سینه بود و بر سر مناسبت گفت که سینه کبش و بهترین اعضائی او را پیشین من آرد اما
کوشندی را کبشت و دل و زبانش آورد و زدیگر گفت که سندی کبش و بدترین اعضا او را

من بایر نمان کوهنند و بگشت و هم ل و زایش آور و خواجگفت چگونه راست آید چیزی را که تهرین خبر
 توان گفت همان ابدترین چیز با توان با مید گفت هیچ چیز با زول زبان نیست اگر باکی باشد هیچ چیز
 بدتر از زول زبان نیست اگر با باکی بود نظم دل است این که سرچوین خبر کنماست : دل است اینکه بینه
 زکماست : دست این که شد نقش کشت تا : دست اینکه با و دست شتاب : گرفت از ل اسرار و دست
 نهوشستان کشت زول با این نور فرود دست اینکه انش رستی کند : دل است اینکه اهلها رستی کند : نور
 دل است اینکه گفت کز بی نمانده : دل است اینکه عین افروزی کند : دل است آت زکماست بهار طلب : دل است
 خط اسرار طلب فرود میر غم و عیش خبر زول با : حیران کند زول با : غمچه منقل عیاض فرود میر حمد الله که
 ترا بر سنده از حد است که خبری موش با این اگر کوفی می کا فر شو می اگر کوفی آری روع گفته با این غمچه حضرت
 ابو بکر در اوق میفرماید قبول نصیحت کن مگر از کسی که اعتماد بدین دنیا او داشته با این میخیزد و چهار چیز کما :
 ست لقمه حلال با روافق و طابانی با و عالم طمع مرید عرض کرد که من چهار یافته ام لقمه حلال خشم
 و با روافق و لاق طابانی با لکنزه عالم فی طمع علام العیوب فرمود ای فرزند چون اینچه ترا حاصل گشت
 هیچ چیز ترا احتیاج نماند غمچه حسا برقت با بدیافت خود و بر پا و امید او بر شقیل اما حال اخصا لکودا
 و فرود کبندشند و آینه درین و هوش سنده نری که شنیده همین یک نفس است غمچه اگر سلما در پهلوی
 نوشته باشد گس از خود و کمن که مباد از تو خبر و در و شنیده غمچه خبر که فرموده از لزی تو فقی از نگار
 اند است از سه کار که هر یک هم هزار گس یعنی اگر یکی توانی کرد و مرتب بد هم با این و اگر بدوم از تو فقی سه صد ششم
 مرسان اگر بیا هم دوام نفس را با لکنه نانی بخورد و کوشش مردم هم فرید کن یعنی عیب مکن این با کسی تواند
 که صبا انصا باشد در عالم هر با لکنه انصاف نیست و بی ستر از بی انصافه غمچه یکی پیش حشر از
 سلطان قدس سر راه بفر که مراد و نا سبب بتجا و رستگار من بود فرمود همین که است که با خدا است
 بر تو مطلع است و از فعل و قول خود انا و شوا و از تو بی نیاز است . تو با او نیاز نداری غمچه حضرت شیخ
 فرید الدین عطار قدس سره میفرماید همه کس از حد آید پس از خود زبیرا که از غمچه یکی بدیامم از خود
 غمچه یکی از زبیرا کان نقش بندید میفرماید هر که یکجا همه جا و هر همه جا هیچ جا غمچه حق با حقیقت گاه از عالم

حضرت شاه عزیز الله قدس سره بجز میفرمودند که اگر این اسیران نفس و هوایی کرده باشند و بنا بر سبلی که
 با کینزی تمیز و اعما و که بر بقال با امکان لغت المال از بنا شده اجل و سلاسل از نه همه و بنا کمل کردند
 یعنی قرار و اعطای که از حضور و محبت کبیر خاطر ایشان او باید بمن معامله بود و اینها را کینه و اعما و
 که بر دلاسا بقال با حالت سریع الاتقال افاضای و مالی کرده جمعیت صحبت تمام سفار و زور و زورگی
 بند و عیال اطفال باومی سپارند و بر عهد با او شادمان نخرگان از خانان بعد مکان محبت کنگار
 بر جدا بچون دشمنند هر آنکه بوالا رتبه و کلا فار کشند با کله زان مطلق و عهد و نذر حق ضامن زشت با
 نمی سازند پیغمبر از حضرت ابراهیم او هم رسیدند که جدا بدار حق بچو نسبت فرمود زیرا که در سینه بدختر
 که او دشمن شسته است کی از جمله عد علیه صحبت صحبت گفت حد اراد است از خلق را بگذارد و کینه بکشتا
 و زبان کشاده بر بند پیغمبر گویند و دینی بعد از آن، تو بر کرده بود و بیکر است گفتند چه میکردی آنطور
 گفت از هر چند عمو که بخت آن را که ادبی دیده چگونه از خود دفع کنم و فرود گیرم که تو از گنه در گنه بزبان شرم بود
 بلکه چه کردم چه کنم پیغمبر عزیز بر در آمد خادم و بر گفت مرا به بقعه پاک نشان و اما از که از خادم گفت
 دل خود را از ما سوا سوا پاک ساز و هر جا که خواهی نماز گذار قطعه از آن محراب بر و بگردان باز کرد سجده و خراب
 ولی فارغ باید پاک را غیازه که تا با تو کذ و دریا جا پیغمبر فقیر که مولف این رساله است در بار دیده سلطان
 عمر شیخ ولد میر شاه ابن میر تیمور صاحب قران که تحت نشین بر و فرزند کوه خیره بود و پاشا و رخ سلطان اول حضرت
 صاحب قران نام را سرد بر آنکه میر سار اهرات بوزراع هر سانید و بعضی صامتوجه انخد و کردید بهیوستم
 و نامانه بطوس حد عار کمال حضرت شیخ محی الدین که از الطور حرمه الله علیه و آله گفت فاشی که بر آن آید
 نامه ایگار ایشا رخ سلطان ظفر و بد شیخ فرمود هرگز از من ایگار نیاید چرا که شایخ مرد عادل و خدای
 است و توبی که او نیز او را کجا بدست فتح تو و شکست از جو سن از طرفت و شرعت و درست عمر شیخ
 چشم و شیخ بوز کرد است و گفت مرا بچشم می بینی فرمود ترا مخلوقی می بینم بقوت همه کس و بجهل از همه شیخ بوز کرد
 با همه را بر یبیا که شایخ و غضب تمام از مجلس ششم بر آن فت ایجا و مردان ششم گفتند اگر از شیخ باید گذارد
 که با در خراسان ششم فرمود و صاحب اسما از خراسان بهرست ما در عراق خواهم بود اما سخن باقی است

اخراج سجان شاهزاده مذکور را منتهی ساخت پس ازین بزکان بن مابوک سلاطین اندیشه کردند
 می نمودند و درین روز کار باب کلمه می مسدود کرده اگر چه بعضی احوال مرگ می کشیدن شکل
 اما حق امنیت که گفتن مشکوک است نتیجه چون هارون رشید جعفر بن محمدی که وزیر استخفاف و استعلا
 او بود بی جرمه شهید ساخت و بعضی افضل سپهر خورشید محبوس داشت بجهت منگام رحمت تعلیفه زشت که خصم
 پیشرفت و انبک می میروند و خلیفه را هم جوع با نجانا کرده و انجا کامیست عادل که محتاج کواکبان
 در شوق می ستاند نتیجه در نفسی می ورده که سلطان محمود غزنوی که در وقت غلبت سونان
 زیارت امام سقر غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب دنیا بود آمده است عا فایان نمود
 همچنان در صف نعال استیاده رقیب لغزین نشاء و تزلزل من تشاء کنته در خوش نوز امام قدس سره
 که روشن ترین حیوان یعنی این است که ترابا بلر و منفصل حسی و چهره زینک ولایت امان
 و صد هزار سوار کلیمه طلبی پیش طلبی بخانه مجوس که انی اردو در صف نعال باز در و مرا بان
 کلیم که نه و پارینه ملک عین نجسته در صد و اراد جانی به قطعه انکو بقناعت شناسد به از من لغزین
 تشاء به و انکو هر ص و آرزیم و به مقهور تزلزل من تشاء نتیجه قال لا سمعی العبد جزا واقع و انحر علی او
 طمع نتیجه قال علی رضی الله عنه الطمع من مؤذنه نتیجه کلمی از اول لباس فلان پوشیده بود و بوجت و بوجت
 بیخ امید کی از این بین منزه که انی خدایین جبرقت است که حق جل و علا ان را دشمن مدار و
 مرانی شناسی و زبونی اول نوظفه است بمقدار و آخر توجیه است و در حال حال خلبا و افکار
 دنیا و از غدر خواتم نتیجه بزکی فرموده هر چه بریزد ضایع شود مگر ابیده خود او در یغایانک من یا بود
 تا شاد و کز بسا بود و هر چه تشنگد تمیشت کم کرد و کردل عم که چو آب شود چشمه حیوان گردد و هر چه بخورد
 کم شود و کرم غم جو غم زیاده امروز میرسد به امروز خون غم فردا چه جاست و هر چه خرد نماید نقصان
 بدیزد و کرم نتیجه بزکی فرموده توحید بانه کرد انید ان است از شهوات بر اعدا و معرفت بانه کرد انید
 دل است از حظ اربانی عبودیت الا خدا است و توحید واحد و توحید حاصل نتیجه بزکی فرموده تا بزوات
 بعد از توبه چنان دشمن از که پیش از توبه است و اینچه جاباب بقول حساب کرده شاکر و نغان را که شتاب

این سخن را در روز
 از سخن وادان
 در سخن شنیدن
 سخن شنیدن
 مع انکار لغزین

ست در علم نجوم مبارکی است از تمام اوست که گناه در دست که در آن استغفار است و شکان تو به آن
 نتیجی بزکی مسموه حق سبحانه و تعالی دوست میدارد و جوانان سالم را دوست تر و فاسقان را دشمن میدارد و این
 فاسق را دشمن تر و نتیجی معاصی است از فرموده کبر بر کسی که با او نیاگر کند عین بوضع است نتیجی از کسی سپیدند که غلبه
 باید خود گفت غمی او منی که گرسنه شود و درین راه او نیکو باید نتیجی از مو که روم رسیدند که از درین راه صحبت هم
 بشود و مو که طعام است هاستانجو و لقمه با و نهشتار و از نتیجی بزکی مسموه و یاد از راز کت نیست او خسته و قهر است
 و بهر است نیم سوخته چون با دلی بیاز بود و جاع آنها میرود و همه هم سوخته آنها روشن کرد و نتیجی از جانی میفرماید که از
 لوگرمی چای چر رسیدن و شکر و شکران بن حساب است و در شمار از نور و روشنی چهار صیرا است این تو در
 دل و سلاوین و شکر مایا تا لوگرم از جواب سولی مگر و دیگر صلاصین باید و درین مفعول مملکت سینه و نیم سوخته
 بخاره او را عمر اندک او اند و حرم بسیار آن اندک بر خطه که تر میشوید این بسیار بسیار از سیکر و سه او که شکر
 جوان مگر و در خواب وقت سحر کاران مگر و نتیجی قول یکبست این عالم مکان است از یکت بد هر چه این اجزا
 و سزا اعمال خود است که در کی مگر سید کوک را که بگری و دره گفتند عمل او و چون هر چه سیر به تو کرد با
 است به جرم فلک که ام گناه شماره است نتیجی از شیخ ابوالحسن قاضی که بر رسیدند که بنده چگونه در یاد کف است
 او را رضی خوش دوست و مؤازر شود و خوب خدایت نتیجی بزکی مسموه حوا که با او باشد و جوان لیر عجب و جوان
 که بی و با باشد و جوان لیر عجب و نتیجی از شیخ ابوسعید ابوالخیر فرماید هر چه در سینه است به آن نتیجی هر که خلق عالم
 با او در و درین سوز که در درین از بر سید مکن گفت آنچه در سر اداری او آنچه در کف و از بدنی آنچه تو از بدنی
 در و سستی گفت خدایا جویم فرمود کجاست حسنی که نیامتی نتیجی کئی از بزرگان هر چه می خور از کینه خودی خور نتیجی
 حکمی گفت الهدیه تر در یاد و الصدقه بلا الاخرة یعنی تخمه و دبه که با او در کار بزرگان مانده و سزا و
 دفع بلا دنیا میکند و آنچه بطریق صدقه و خیرات بد و نشان او را بدست نتایج است میگرد و اگر این مثل
 بشود است مصرع در برابر منزلی نحو: اما ای نفس الامریان واقع است از اشیای این گفته فرمودند شناسا
 نازک تر از مایا در سوز به بعضی مریدین مرابا که مراد از تخمه و دبه و دزد و نیا از نقد و جنس باشد
 بهم فرزند خودن با مشهور بزنی موافق قول مشهور پس خودن با متعذر و پروردگار که دور لایم آید و

عاشقانه
 نیستن و بزرگ کردن

حکیم است
 سبب از غم
 نیران

آن محالست مصرعه هر کار که موقوف است بجا است بهر کار که موقوف است بهر کار که موقوف است بهر کار که موقوف است
 ادوا اولاد فانیم ان لم یقبلوا جوی غنچه دنیا و اگر در پیش گذشت گفت دنیا را گفت و ارم چه وقت
 ترا دهم یا کار خود برم گفت اگر زهی ترا بهتر درید هر بهتر غنچه بر زود انصافه تر مرا بجا یعنی فرصت نیست
 میکند که نشستن بر که گفت و آرام دار و قدر وقت در باب بهر کار که سود کند بدید نون و او که این مرگ است
 بیت من بسکونم زبان کن بنگر شو باش : انی فرصت بخیر و هر چه با زود باش غنچه قال فطال
 اشک لبعا عند ارباب یحتمق فوت الوقت بلا فایده یعنی سخت ترین مصیبتها نزد اهل تخمین فوت شدن
 وقت است بدون فایده مصرعه دوم بود که بر کردی بنویزم غنچه بر زود است دوم است است غنچه
 چشم اشک جاب میشود و چشم نامه غنچه کی از اولیا کما فرموده که اگر مرم را بید که در شبها از این نعمت
 میشود همه بمرگ حقا جا بملاک کردند فرود تا کار روید از شبها و ازین : چشمت در فضی است که بر زود
 غنچه قدوه ارباب بخرید و شمیم شمع حاد کو کوسله به که درین زمان رین بکان از او میبود و کرمی است از
 ساد و حال لی الیوم سالها که از خمره تکا برون نهاده عمری غرت در آن عزب سروده این خیر عا
 سعاد قدوس رافیه از کما کیرای است که در کتبه زیارتش آید و از کنگلی جا و لنگ شده خوب است بعد
 شمع روست منزل سی حمیده تقدیم ساد گفت جا بسیار تنگ است فرمودند برای گذشتة رفیق بسیار
 غنچه غریب میفرماید بر پیش من زریک جز نمند است که در کار دنیا بقرعیت کرد و درین اعلی
 کار و از خیر غافل نگردد و خیت کار بجا کن که تشویش و غم زبانی با زانجا که در ریایی نشو و نشرت غنچه
 در دست گفته منت کرد و از نشاط و امیاط جهان خبر نیست پیوسته خزین اندوم کمین شهاد اول کسب
 علم و هنر بهره داشته باشد چه از اثره زندگانی نیست از او او از زود نامایان اعتبار و سزا باشد چرا که غرت و
 حرمت هر کس بعد از آن نه دوست دوم کسی که با خود جز نمرا نوا باشد چه او از آرام عشرت امام و شین هم
 و شام بجهان مبتلاست و او از نسبت از مکرک قمع ز نماید سوم که اهل لایت او سیرین در ارباب تر باشد
 و علم او را انقیاد نمایند چه کسی که اتفاق سکونت را عدا افتاده بودن او در مخالفان ناگزیر شده
 قطع نظر از اندوه مدام بر ملاک ظرف و مکرش محسوس است تخم یعنی که اعتقاد و بجا و فرادیر که آن

عذاب است و بجز اینها نیستند مانند ششم آن غایب است که سکن بسیار درین برپا می باشد چه در زمین از آن
 منزل دورست ششم سبکه دل او خا اریا و بار باشد عظم ملامت و جل عظمت و چون کا و در کارش همه خوب
 خور باشد بختی در یک ساله بدام که بی از لوک ما در زخور او فرمود برای من چیز بسیار که همیشه در نظر
 باشد و نمای این جهان محسوس شود و غرور و سر نیزاید و اگر کردی بدانده که تر ناید و در سینه خفت
 نیکمین او نقش کرد که لایم یعنی هر چه هست پاینده نیست بیشتر در اینم که درین بر تنگ است و در گمی
 هر دو مدار و رنگ بختی که جامع این کلمات است از بندگی صفا نوده که بهانی چهار نوع است تا م نصف
 و ثلث و ربع چون در لطافت نیست بر کار و تا ملکه که میزان بعد معذور خود و سینه بهمان سحر که در خاطر
 ملحوظ نظر او باشد ز نقد سنان بهمان بهر شد تا آنچه لایه با و در سر تا خود صرف ناید نصف آنکه در ششم
 بهمان سبب است او بخواهد که بهتر باشد و تزیین که سبک بود کار بر و ثلث آنکه طعام بختی که بهمان بهر شد تا
 او بتواند در لاجن تناول نماید ربع آنکه او را بجان خود طلبید بهمان ششم که اند و طعام در عشاء و اوقات خود
 فرماید اگر چه کلبه نمیتواند بود اگر اکثر باشد عباد در بختی او افضل گفته که آدمی او را و در نظر است کی تمام
 امور را حواله بجا کردن او را دیدن چنانچه حضرت خواجہ حافظ شیرازی فرموده فرود تو باشد آنچه از کار
 و خوشی و این با ش که رحم کرد کند می خدا کند با دوم چشم او پوشیدن بسیار نظر و این ششم نظر
 اند و بر و در هم کاد و دید دوم عم او اند و جان کرا پس بخت و را که در او و دید اول حسب و جو بخت
 کند و او را جهان ازین هر چه بود که است کند خرسند باشد و از در آنچه را اند اما این فقیر مسکین
 که معصا جیر الامو او سطا طریق وسط پسندید است که حضرت ختم نبوت فرمود علی السد علیه سلم مصر و لوکل
 و توکل است و از سبب بند یعنی با وجود سبب با نظر خدا و دشمن و موافق تدبیر خود و اندین عقل لایک با بون
 و توکل است و مطلق کردن لطف دیگر و در نتیجه حکما در صفا هم گفته اند که عرب بنطق و صفا و با متناز
 بهند اما بخت طبع و قوت شهوت موسوم و عجم و عقل و کفایت و لغافت و در بر متناز بهند اما با اعتبار
 و درین عقل موسوم و درم بوفاد و نود و اما و کفایت متناز بهند اما به عقل اوم موسوم و هند نبوت حسن
 هم متناز بهند اما بخت و در و اعتبار موسوم ترک عشا و نیت شایسته حسن منظر متناز بهند اما بعد

مختصر السبق بالبرهان انعام بر درویشان سخن معادن نوحه پر شکست ملک گفته من بر معنی تمام نظر برنگار
 و معلمان چشم خدایم بر زبان و فصدان پیش قهرم با بوش لطف و رحمت است و در هر چه با بیکر رحمت بجای
 شده زبان زهر برود و در خزینه است این لید وستان هم آرزای شهبان سه و من که چشم دوست بر
 سازم و در جوهرین نگر که الماس سم به نیت و کتانی دیده ام که روز گناه کار که از ساها غلظت و سوز
 آرام سکند بود کس نشان بدرگاهش آورد و نظر کیان بعین که بدترین است اگر قنار خواهد گشت اما
 زمانه بد بضمیمون نوید سیدار و قویا که عنوشه شبان آن اردو که منبرم نشو از چنین نزار گناه بنگاه ان
 ہی بهار خواهد شد و زبان چرخ بر کشا و سلطان چرخ نشو و بخش بران ناید ساخته و زمره و دیکان
 حاجی او بدین کی اول سوخت و از شورش و بدنی زبانه وار زبان آمد و گفت اگر دوستگاه جا
 تو داشتی آن بهور از نعمت شاه محروم کردی اسکنه در پناح بدین لطیفه کو هر بار شد که چون من
 حسیض نقصان مانند تو شیم بر قتل و اقبال بگروم نیت کسی امام اعظم رحمه الله علیه اطبا بچه ز امام فرود
 که می تو ام که ترا هم طبایع بر نم و لی نم و فادوم را که با خلیفه از تو شکایت کنم اما نمم می تو ام که و
 سحرگاه از جها تو به حضرت سدیدت نیالم لیکن نیالم و میسر می شود که نقیبا که حضورت بود او خود از تو
 و این نیکم و اگر در آفتاب است کار باشد و شفاعت من در پذیرد و زنی تو قدم در بهشت نه نمم
 نیت سکنه رازار سطر پسید که در باب فلان گناه کار چه سکونی حکیم گفت اگر گناه نبود صفت عفو که
 بهترین فضیله است از کسی ظاهر شد گناه آنه عفو است و گناه سب طهور آن بیت گناه امینه
 عفو و رحمت است ای شیخ به بین چشم خارت گناه کاران را به سکند رکعت عفو در جودت
 بیکوست گفت در وقت قدرت و ظفر چشم تا بدان عفو شکر گذاری حق کرده باشد
 چرا که ظفر را مردم دوست میدارند و عفو را خدا تعالی دوست میدارد و چون بگرم خست
 عزت مطلوب خود حاصل شد که ظفر باشد عفو که دوست داشته خدایست بجای باید آورد تا شکر
 ان ظفر او شده باشد نیت ترجمه کلماته ما چون خلیفه است اگر مردم بدت رو کند که از ان نام
 گناه کاران حاصلست که گناه را بوسه و زینت با صفت نیت عفو در دنیا حال است

در این کتاب
 شرحی بر
 کتب معتبره
 است
 در این کتاب
 شرحی بر
 کتب معتبره
 است

که بدی دوست او را ز کفیر کند و نه یکی را شام بازرگان سازد اگر چه حساب هر کسینه کشیدن چشم زانند لبت
 کند بود و چه بیم کردی هر چه شاد و شمان بود هیچ آنچه چون شاد و شاد و ال نفاق نباشد زاوه خاطر سپاس
 ست فرد زبان او جانم زان نخل کرده و بی شاد و شاد و ال نفاق نباشد زاوه خاطر سپاس
 عفو بدش منع از ان بابت کزین بدایح افزون بود و در هر دو گمان هر که زورست و پرو به چشم اگر بران
 و ایم که کالی بعضی از کلام سعاد انجام حضرت خلافت امیرالمؤمنین علی کریم الله وجه
 ایان المذکور با بایه قطع است بجا از راستی و وزان از راستی بد صفا: زانکه آینه میان
 راست به شاد ایان نماید لقا: نتیجه ایضاً منته اخوان به از ان جو پس این قطع هر که درین مختصر
 بر آور شود: و در لثا بدوست به نیم صفا: و مبهام اندر تو نهان عیب جوید با تو عیان روز مهر موفنا
 نتیجه ایضاً منته اخوان من اساک فی الشدائد قطع کرده بعالم محک وستی به شدت احوال حکیم قضا: او
 بر آور که بد شواریت: بار بود از تو باشد بدایه نتیجه اخوان الشدائد من الموت قطع که تو سخن رسد
 روز کار به فاش مکن پیش کسی بهم جا: منیت مروت که شکایت بر نیز در مخلوق خدا از خدا به نتیجه
 منته اخوان العظم و خیمه قطع راه خطرناک در راست پیش چون سبک کی سان لایه و آنکه نهد بر خود
 بار ظلم می فتد آخر ذکر الی را به نتیجه ایضاً استراحة النفس الیاس قطع هر که شد از خلق خدا ناسد
 روی ل او در بسو خدا: با نذر سایش جان جا بودان: با فایده از خبر زالت را به نتیجه ایضاً الناس
 خوف لذل فی الذل قطع میشود از حکم حد آجیل: آدمی از خوف ذلالت و لیل و در تو و سواس بود
 سخن: قول علی هست باریت و لیل: نتیجه ایضاً بشر نفاک بظفر بعد از قطع با و بشارت تو که صابزه و هم
 و عم نیست ترا خطره: صبر کند در مصمودان: زانکه پس انصبر بودیم باب: نتیجه ایضاً منته الشدائد
 عطیه نایبه فرود کرد عطا کنی از بهرین: با نفع خندان کن با کج خوب: تا بد و خندان بود آن
 از در عتاب جمیع الذنوب: نتیجه بکار المراسن خشیته الله تو درین قطع و بدید و مردم که ز خوف خدا: که این
 کشته بد نیار آب: در سرین از روح شود چون بود: تا ناطر خنار بر زحمت: نتیجه ایضاً بر کل لا تبطله الذل قطع
 نیک است آدوست که بی منت: به موجب بجز بدکار است از عمل خرمی راستی: تا در شود منت: یکی طلب نتیجه ایضاً

بعینه المراد فحیه بها بانی عمر نورانی سپاس بر سرش کی گمن آن اضراب : و در لغتیش و شی خدی بویس
پیشکار و حساب : نتیجه مذاکره فی اخر العمر فاکت اوله نزل و بجا آرسان این عمر : همچو که شد اول
آن از توفیق : هست بهر کس مسیح و اگر : در وی اول از بجا قبل موت : نتیجه الشافل عن الملو
توفیه هست فراموشیت از ناحیه : موجب تعظیم بود و غریبت : و در تو بهر ما خوشی آید بتکثرت نمود و شبنا
از نور و دولتت : نتیجه من حسابک بالاعتدال : چون کس از دست تو نیکی سدا : عدله فقیر
خود از و بخواه : تا با بد چندان شود آن نیکیت : از کرم خالق و فضل اله : نتیجه من جود الی اهل حاجه
و جود الحق الی الساعه قطع سنی نور و ادب بود : از نفسی پس نماند بقایا : و بر و راست تو جولان کن
می نشود بالیقینا نتیجه من حده المذمومه : تا به نفس تو بسی سرکش است : تا مذکمن تیز مران کبهاره بر نظر
بر بلاکت بر و با سیر او چون نبود و قطار : نتیجه الضمانه علم المرعونه قلم بر سر خود و تاج نخل : تا مذکمن
گرمیت ماورست : با این بهر کار دلا بر باره : تا که تحمل همه جا ماورست : نتیجه من حرم الوفا علی من
لا اهل قطع بر بند تا با بد شاخ بید : بوی کل از خرم جنطل مجو : در رزل نکست که سخن کریم نیست
قرین هست و فاد و راز : نتیجه من خیر الاحسان تک علی اخیه و رهاغ راه خطر ناک در راست پیش
ما بهر مواجواه تو همه کماوست : هر که ترا در راه نیکی بره : از همه یاران تو بهتر میوست : نتیجه الضمانه من
اسد لمن من عنده قطع بر همه عالم متصرف هست : نیست در آن دخل چون چرا : که طلبی از عالم
امان : نتیجه من خیر الممال فانق فی سبیل الله قطع کر شود ارف و بالست
مال : و دانش مسرف بهمان تبرست : بهر خدا آنچه تصرف کنی : از همه مال تو بهمان تبرست : نتیجه الضمانه
خالف نفسک شترج قطع و سخن و منیت بعین و کین : بنفست از آن منیت مان رجبان تا این
و سخن و تابع مسایش راحت اگر سبطی جودان : نتیجه الضمانه خیر من کمالات النفس حسن الخلق : نتیجه من
خلق است کمالات النفس : بهتر ازین منیت کمالی که که تو به شکل بود اندر سخن : چشم کشا نول : نتیجه
نتیجه الضمانه منیل المراد لیس عقله ما که بکاسه بنجان بود : همه خود سازد او رجبان : نتیجه من
مردم خصیت : از عمل او تو کرد و بیان : نتیجه من لیس عقل المراد قوله و دلیل صدقه قطع که عقل اول